

متن پرسش

سلام: چند سوال پیرامون فصل اول کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی (ره)» ۱. در تعریف فکر از منظر ارسطویی و فلسفه می‌فرمایید «الفکر حرکه الی المبادی و...» حرکت از کجا به سمت مبادی؟ بالاخره باید برای حرکت ابتدا و انتهایی متصور بود؟ در پاورقی فرمودید که «از مطلب به مبادی و از مبادی به مطلب» تعریف «مطلب» اولی چیست؟ ۲. آیا بدون مبادی می‌توان فکر کرد؟ پس چگونه حرکت اول که به سمت مبادی است را فکر می‌نامیم در صورتی که هنوز به مبادی نرسیده ایم؟ ۳. اگر فکر انسان را به مبادی می‌رساند و بعد از مبادی به مراد و مطلوب، آیا آن چیزی که غرب داشته را می‌توان مبادی نامید؟ اگر مبادیست پس غرب فکر را به صحنه آورده که به مبادی رسیده پس چرا به بی‌فکری متهم می‌کنیم؟ آیا نمی‌شود گفت اصلاً غرب فکر نکرد و آن چیزی که داشت مبادی نبود بلکه وهم بود؟ ۴. اگر این درست باشد که مبادی غرب وهم است چگونه وهم می‌تواند عامل هماهنگی در یک تمدن و عالم شود؟ ۵. حضرتعالی که فکر را از منظر فلسفه و عرفان بررسی کردید چرا فکر را از منظر قرآن بررسی نکردید؟ و تفاوت‌ها و شباهت‌های «فکر» و «عقل» از نگاه قرآن چیست؟ ۶. مدتیست به شدت درگیر تفاوت دقیق بین واژه‌ها و مشتقات «فکر» و «عقل» و «علم» از منظر قرآن هستم اگر لطف کنید و جهت بررسی بیشتر منابعی رو با این رویکرد معرفی فرمایید. بسیار متشکرم

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- آنچه را در ابتدا داریم. مثل آن‌که می‌دانیم حسن مسلمان است و می‌دانیم مسلمان نماز می‌خواند، پس نتیجه می‌گیریم حسن نماز می‌خواند ۲- نه! در علم حصولی هر فکری مبتنی بر مبادی است. در کتاب «امام خمینی و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» این موضوع بیشتر شرح داده شده است. ۳- مبادی غلط، ایشان را به نتیجه‌ی غلط می‌رساند. ۴- هماهنگی‌اش مشکل ندارد، هدفی که دنبال می‌کنند توهمی است ۵- قرآن بیشتر از منظر فهم حضوری با ما سخن می‌گوید و از این جهت نگاه عرفا به قرآن نزدیک‌تر است ۶- تفسیر شریف المیزان هر وقت به هر کدام از این واژه‌ها می‌رسد آن واژه را شرح می‌دهد لذا با نظر به آیاتی که این واژه‌ها را دارد می‌توانید از المیزان استفاده کنید، در ضمن در حین مطالعه‌ی متون، خود به خود این واژه‌ها معنای خود را نشان می‌دهد. موفق باشید